

Investigating the origins and consequences of separatism in the United States of America

Ahmad Zarean^{1*} 



62

Vol. 1
Spring 2024
P.P: 137-168

Research Paper

Received:
2023-07-10
Revised:
2023-12-25
Accepted:
2024-04-30
Published:
2024-04-30

ISSN: 2538-1857
E-ISSN: 2645-5250



Abstract

The alliance between Iran and Syria has been one of the important, rare, and long-term alliances at the level of politics and security in the Middle East during the past several decades. This alliance was one of the external impacts of the victory of the Islamic Revolution and was caused by the change like existing regional alliances and alignments and was created at the beginning of the 1980s, despite many analyzes, it not only collapsed in a short period, rather it was strengthened and continued and was not limited only to Syria and Iran, but found wide regional dimensions in Lebanon, Palestine and even beyond and finally led to the formation of the Resistance Axis. Therefore, the main question of this article is: What factors and components were influential in forming and strengthening the alliance between Iran and Syria during the 1980s? The hypothesis of the article: dealing with common threats and the existence of common interests and goals that led to the formation, strengthening, and continuation of the alliance between the Islamic Republic of Iran and Syria in the 1980s. Examining the issue with the use of Walt's Threat Balance theory and using the analytical-descriptive method and library and internet sources shows that the most important security considerations and the components that shaped and strengthen the alliance between Iran and Syria in the decade are the existence of common interests in confronting with common security threats at the regional level.

Keywords: Alliance; Coalition; Syria and Iran's Alliance.

1. Assistant Professor, Department of Regional and International Studies, Institute of International Studies, Imam Hossein University, Tehran, Iran
DOR: 20.1001.1.25381857.1403.17.62.5.



مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۲/۱۱

شابا چاپی: ۲۵۳۸-۱۸۵۷
الکترونیکی: ۲۶۴۵-۵۲۵۰

ریشه‌ها و پیامدهای جدایی‌طلبی در ایالات متحده آمریکا

احمد زارعان^۱

چکیده

ایالات متحده آمریکا از زمان تأسیس تا کنون با مشکل جدایی‌طلبی دست و پنجه نرم می‌کند. به عنوان نمونه، جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵) پیامد جدایی‌طلبی ۱۱ ایالت جنوبی آمریکا به شمار می‌رود که با شکست ایالت‌های جنوبی توسط ایالت‌های شمالی به نتیجه نرسید. با شکست ایالت‌های جنوبی در جنگ داخلی، گرایش‌های جدایی‌طلبانه به پایان نرسیدند و کماکان تمایلات شدید به جدایی وجود دارد و جنبش‌های جدایی‌طلبانه متعددی فعالیت می‌کنند. با توجه به اهمیت جدایی‌طلبی در آمریکا و تأثیرات ملی و بین‌المللی این پدیده، مقاله حاضر هدف پژوهشی خود را بررسی ریشه‌ها و پیامدهای جدایی‌طلبی در آمریکا تعیین کرده است. برای تحقق این هدف، داده‌هایی که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد نابرابری، تبعیض، آزار، احساس محرومیت و استثمار منابع بزرگترین محرک جنبش‌های جدایی‌طلبانه آمریکا به شمار می‌روند. نظرسنجی‌های متعددی که در راستای گرایش‌های جدایی‌طلبانه در ایالات متحده انجام شده است نشان می‌دهد بخش مهمی از مردم این کشور به ویژه اقلیت‌ها و مردمان ساکن در ایالت‌های جنوبی خواهان جدایی ایالت‌هایشان از اتحادیه هستند. اگر چه روندها و شرایط موجود نشان می‌دهد جدایی یک ایالت از اتحادیه دور از دسترس است اما در صورت جدایی ایالت‌های مهمی مانند کالیفرنیا یا تگزاس یا تجزیه ایالات متحده به چندین کشور، چالش‌ها و مسائل مهمی مانند چگونگی تعیین سرنوشت پایگاه‌ها، تجهیزات و سلاح‌های نظامی استراتژیک مانند سلاح‌های هسته‌ای، پایان ابرقدرتی آمریکا و تغییر بنیادین نظم و نظام بین‌الملل پدید خواهد آمد.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا، جدایی‌طلبی، نابرابری

۱. استادیار، گروه مطالعات منطقه‌ای و بین‌المللی، پژوهشکده مطالعات بین‌الملل، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران

a.zarean@chmail.ir

DOR: 20.1001.1.25381857.1403.17.62.5.



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین(ع)

این مقاله تحت لایسنس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه

مطالبات جدایی‌طلبانه در ایالات متحده یکی از چالش‌های اساسی این کشور از بدو تأسیس تا کنون بوده است. در آمریکا، جدایی‌طلبی به خروج یک یا چند ایالت از اتحادیه‌ای که ایالات متحده را تشکیل می‌دهد و تبدیل یکی از آنها یا تعدادی از آنها به یک کشور مستقل اشاره دارد. همچنین این مفهوم جدایی یک قلمرو از یک ایالت برای تشکیل یک ایالت جدید یا پیوستن به ایالت دیگر یا جدا کردن یک منطقه از یک شهر یا شهرستان در داخل یک ایالت را نیز شامل می‌شود. یکی از چالش‌های دولت ایالات متحده آمریکا واگرایی برخی ایالت‌ها و ظهور گرایش‌های نسبتاً شدید جدایی‌طلبانه در این کشور است. جدایی‌طلبی زمانی رخ می‌دهد که برخی از گروه‌های اجتماعی بنا به دلایلی به‌ویژه تبعیض و نابرابری، جدایی سرزمینی از دولت مرکزی را مطالبه می‌کنند (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۱۱).

جدایی‌طلبی ناشی از وضعیتی است که در آن، رابطه گروه اقلیت با دولت و گروه اکثریت حامی آن به شدت وخیم شده و گروه اقلیت احساس می‌کند برای حل مشکل و تأمین منافع خود راه حلی جز طلاق سیاسی و ژئوپلیتیکی وجود ندارد. جدایی‌طلبی یک شیوه رادیکال برای تأمین منافع است که گروه اقلیت به عنوان آخرین یا تنها راه حل برمی‌گزیند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۳۶۵-۳۶۴). از آنجا که طی موفقیت‌آمیز پروسه یا پروژه جدایی‌طلبی به تغییر مرزهای سیاسی منجر می‌شود و پیامدهای استراتژیکی، ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری فراوانی را در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به دنبال دارد کشورهای جهان با حساسیت زیادی در مورد مطالبات جدایی‌طلبانه در واحد سیاسی خود یا سایر واحدهای سیاسی برخورد می‌کنند.

جدایی‌طلبی در ایالات متحده سابقه‌ای طولانی دارد. اولین اقدام جدایی‌طلبانه به تلاش یازده ایالت جنوبی برای خروج از اتحادیه در سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ باز می‌گردد. این ایالت‌ها پس از اعلام جدایی از ایالات متحده به هم پیوستند تا ایالات مؤتلفه آمریکا را تشکیل دهند. دولت فدرال به ریاست آبراهام لینکلن این اعلام استقلال را نپذیرفت و با این ایالت‌ها وارد جنگ شد و به این ترتیب جنگ داخلی آمریکا آغاز گردید. در نهایت ارتش ایالت‌های جنوبی در سال ۱۸۶۵ شکست خوردند و ایالات مؤتلفه آمریکا سقوط کرد و ایالت‌های جدا شده به اتحادیه بازگشتند (Gienapp, 2002).

گرایش‌های جدایی‌طلبانه در ایالات متحده در حال افزایش است. قطعی شدن جامعه آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۲۰، دستورالعمل‌های مربوط به همه‌گیری کرونا مانند الزام شهروندان آمریکایی به تزریق واکسن و استفاده از ماسک و اختلاف‌نظرها در مورد مسائلی مانند تغییرات آب و هوایی، نقش ایالات متحده در جهان، قوانین ممنوعیت حمل اسلحه و سقط جنین و موارد دیگر، این گرایش‌ها را تقویت کرده است (Gale and West, 2021). نظرسنجی دانشگاه خصوصی هافسترا^۱ واقع در ایالت نیویورک در سپتامبر ۲۰۲۰ نشان داد حدود ۴۰ درصد از رأی دهندگان احتمالی انتخابات ریاست جمهوری در صورتی که نامزد آنها در انتخابات شکست بخورد از جدایی ایالت خود حمایت می‌کنند. نظرسنجی دیگری که توسط موسسه تحقیقاتی یوگاوا^۲ در ژوئن ۲۰۲۱ انجام شد نشان داد ۳۷ درصد از آمریکایی‌ها از جدایی حمایت می‌کنند. در این نظرسنجی از پاسخگوها پرسیده شد: «آیا از جدایی [ایالتان] از ایالات متحده برای پیوستن به اتحادیه جدید حمایت می‌کنید یا مخالفت می‌کنید؟». بر اساس نتایج این نظرسنجی، ایالت‌های جنوبی و جمهوری خواهان تمایل بیشتری به جدایی داشتند (Gale and West, 2021).

در نظرسنجی دانشگاه ویرجینیا که در سال ۲۰۲۱ انجام شد ۴۱ درصد از حامیان بایدن و همچنین ۵۲ درصد از کسانی که به ترامپ رأی داده بودند حداقل تا حدودی با این ایده موافق بودند که «زمان تقسیم کشور فرا رسیده است، و طرفدار جدایی ایالت‌های خود از اتحادیه هستند». در این نظرسنجی، ۴۴ درصد از ساکنان ایالت‌های جنوبی خواهان جدایی بودند. ۶۶ درصد از ساکنان ایالت‌های جنوبی که خواهان جدایی بودند به حزب جمهوری خواه گرایش داشتند. جمهوری خواهانی که در ایالت‌های جنوبی زندگی می‌کردند، خواستار رهایی از سلطه دموکرات‌هایی بودند که دولت فدرال را در اختیار دارند. همچنین دموکرات‌هایی که در ساحل غربی و شمال شرقی زندگی می‌کنند خواهان تصویب قوانین مورد علاقه خود بودند (Gale and West, 2021).

جدایی طلبی در ایالات متحده آمریکا پدیده مهمی است که در صورت تحقق، علاوه بر تأثیرات عمیقی که بر این کشور می‌گذارد نظام بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد

1. Hofstra
2. YouGov

(Walt, 2021). تجزیه ایالات متحده به عنوان یک قدرت بزرگ بین‌المللی، به تجزیه قدرت این کشور منجر شده و توازن قدرت در نظام بین‌الملل و مناطق ژئوپلیتیکی را به نفع سایر بازیگران از جمله چین، روسیه و محور مقاومت تغییر خواهد داد. بر این اساس، این مقاله هدف پژوهشی خود را بررسی ریشه‌ها و پیامدهای جدایی‌طلبی در آمریکا تعیین کرده است. در این مقاله برای جمع‌آوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و برای بررسی و تحلیل یافته‌ها از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده است.

پیشینه تحقیق

تحقیقات متعددی در مورد جدایی‌طلبی در ایالات متحده انجام شده است که در ادامه به مهمترین آنها اشاره خواهد شد. جیمز مک‌کی^۱ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ایالتی میشیگان در کتاب خود با عنوان «جامعه‌شناسی و مسئله نژادی: شکست یک چشم‌انداز»^۲ نشان می‌دهد تصور برخی از جامعه‌شناسان که معتقدند هویت قومی و تضاد قومی به دوران قبل تعلق دارند و زمانی که جوامع مدرن و صنعتی شوند هویت‌های قومی و تضادهای ناشی از آن از بین خواهند رفت اشتباه است. این اتفاق در هیچ جا نیفتاده است. هر چقدر تلاش شود تا مردم در جوامع مدرن و متنوع به فکر ملیت مشترک یا انسانیت مشترک خود بیفتند، وفاداری‌ها و هویت‌های قومی از بین نمی‌روند. این امر به‌ویژه زمانی صادق است که اقلیت‌های قومی مجبور می‌شوند به جای انتخاب داوطلبانه، خود را به حاکمیت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تسلیم کنند (Jaret, 1995: 152).

جان فارلی^۳ در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی روند جدایی‌طلبی در ایالات متحده و کانادا»^۴ استدلال کرده است اصلی‌ترین عامل جدایی‌طلبی گروه‌های اقلیت مانند آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و کانادایی‌های فرانسوی‌تبار این است که حرف آنها در جامعه شنیده نمی‌شود و دولت و گروه اکثریت تفاوت‌های فرهنگی آنها با گروه اکثریت را به رسمیت نمی‌شناسند. این وضعیت باعث تشدید و تسریع روند گریز از مرکز گروه‌های اقلیت از دولت‌ها شود (Farley, 1995).

1. James McKee
2. Sociology and the Race Problem: The Failure of a Perspective
3. John E. Farley
4. Separatist Trends in the United States and Canada

آدری کوبایاشی^۱ در مقاله‌ای با عنوان «سیاست هویت: سیاست جدایی طلبی رادیکال»^۲ جدایی طلبی به‌ویژه از نوع رادیکال آن را ناشی از مطالبات هویتی گروه‌های اقلیت می‌داند که با گروه اکثریت در وضعیت آشتی‌ناپذیر قرار گرفته‌اند. جنبش‌های جدایی طلبانه بر اساس عواملی مانند میزان خودمختاری مورد نظرشان و میزان تمایل به استفاده از خشونت در صورت ناموفق بودن سایر ابزارها متفاوتند. اما همه آنها در این عقیده مشترکند که تنها راه غلبه بر ظلم، پایان دادن به هژمونی ظالم است (Kobayashi, 2020).

بنجامین اسمیت^۳ در مقاله خود با عنوان «درگیری جدایی طلبان در اتحاد جماهیر شوروی سابق و فراتر از آن: کمونیسم چقدر متفاوت بود؟» بر ناسیونالیسم جدایی طلب متمرکز شده و تأثیر میراث فدرالیسم قومی اتحاد جماهیر شوروی در تجزیه کشورها، ظهور جنگ‌های جدایی طلبانه و بحران دولت-ملت را مورد بررسی قرار داده است. اگر چه وی معتقد است بسیاری از ویژگی‌های ناسیونالیسم قومی در شوروی منحصر به فرد بوده و قابل ترجمه برای سایر کشورها نیست (Smith, 2013).

اغلب تحقیقات انجام شده در مورد جدایی طلبی در ایالات متحده، تضادهای هویتی را به عنوان ریشه این پدیده معرفی کرده‌اند. این مقاله ضمن معتبر دانستن این عامل، تلاش می‌کند عوامل مهم دیگر را که در ایجاد و تقویت گرایش‌های جدایی طلبانه در آمریکا مؤثرند شناسایی کند. ضمناً بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد پیامدهای تجزیه ایالات متحده مورد توجه جدی قرار نگرفته است و از این جهت، موضوع مقاله حاضر، موضوعی جدید به‌شمار می‌رود.

مبانی نظری

تمایلات جدایی طلبانه ناشی از ناشکیبایی‌های هویتی یا تعارض منافع در کشورهای مختلف یکی از واقعیت‌های جوامع بشری و یکی از چالش‌های اصلی دولت در جهان معاصر است. این چالش در جوامع چندقومی، چندنژادی، چندمذهبی و چندفرهنگی و در جوامعی که به لحاظ اقتصادی دچار نابرابری هستند و برخی از گروه‌های اجتماعی از وضعیت خود ناراضی هستند

-
1. Audrey Kobayashi,
 2. Identity Politics: The Politics of Radical Separatism
 3. Benjamin Smith

بسیار برجسته است (Anderson, 2004: 1). تمایلات جدایی‌طلبانه در کشورهای دارای دولت‌های مدرن که در آنها دولت به دنبال حداکثری کردن انحصار اعمال زور مشروع است مسائل و مشکلات جدی به وجود آورده است.

ماکس وبر^۱ با مشخص کردن برخی مؤلفه‌ها و شاخص‌ها، نوعی سنخ آرمانی^۲ از دولت مدرن^۳ ارائه کرده است. دولت در تعریف وبری آن عبارت است از یک نهاد سیاسی خاص که مدعی انحصار نسبتاً موفق اعمال زور به شکل مشروع در یک قلمرو معین. بر اساس این تعریف، زور، قلمرو، انحصار و مشروعیت، عناصر اصلی نهاد دولت به شمار می‌روند. هر یک از این عناصر به تنهایی شرط لازم تشکیل دولت محسوب می‌شوند و شرط کافی تشکیل دولت، حضور همزمان و توأمان همه آنها در کنار یکدیگر است. برای تشکیل یک نهاد سیاسی به نام دولت، این عناصر چهارگانه باید با نسبت و ارتباط خاصی در کنار یکدیگر قرار گیرند (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۷۷).

دولت مدرن دارای ویژگی‌هایی است که این ویژگی‌ها آن را از سایر اشکال حکمرانی مانند دولت - شهرها، امپراتوری‌ها و نظام‌های قبیله‌ای متمایز می‌کنند:

- قلمرو جغرافیایی معین و مشخصی دارد که در آن اعمال قدرت می‌کند؛
 - دارای حاکمیت است به نحوی که از مداخله خارجی مصون می‌ماند؛
 - دارای حکومتی است که قادر است قلمروی جغرافیایی و مردم ساکن در آن را به طور مستقیم اداره یا کنترل کند؛
 - دارای مرزهایی ثابت است که توسط سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است؛
 - از کاربرد انحصاری و مشروع اجبار فیزیکی (زور) بر قلمرو و مردم ساکن در آن برخوردار است؛
 - از نوعی احساس هویت مشترک ملی میان ساکنان کشور برخوردار است؛ هویتی که در تاریخ و فرهنگ مشترک، زبان، مذهب و سنت‌ها ریشه دارد؛
 - قادر است به فرمانبری و وفاداری ساکنان کشور تکیه کند (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۵۰۳).
- جدایی‌طلبی گرایش یک گروه قومی، نژادی، مذهبی، فرهنگی، طبقاتی و غیره برای جدایی از گروه بزرگتر است. جدایی‌طلبی سرزمینی زمانی رخ می‌دهد که گروه اقلیتی که در معرض ظلم،

1. Max Weber
2. Ideal type
3. Modern State

آزار، محرومیت و تبعیض قرار گرفته است تلاش می کند از طریق کنترل انحصاری یک قلمرو خاصی که به لحاظ تاریخی به آن تعلق خاطر دارد یا این قلمرو در حال حاضر سکونت گاهش محسوب می شود به استقلال از گروه اکثریت دست یابد (Ritzer, 2007: 4195). گرایش به جدایی طلبی زمانی ایجاد می شود که جدایی طلبان به این نتیجه برسند هیچ راه حلی برای بهبود وضع موجود جز جدا شدن از دولت مرکزی وجود ندارد.

جدایی طلبی به این دلیل که مستلزم ائتلاف منابع و فرصت ها در ابعاد مختلف است ممکن است کنشی غیرعقلانی به نظر برسد. اما از یک منظر ممکن است امری اجتناب ناپذیر برای ایجاد فرصت های بهتر در آینده قلمداد شود. از آنجا که مطالبات جدایی طلبانه اقتدار و حاکمیت دولت مرکزی و حق انحصاری آن در اعمال زور مشروع را به چالش می کشد با واکنش شدید دولت ها مواجه و اغلب به خشونت طولانی و مزمن منجر می شوند. کشمکش های جدایی طلبانه از جمله مهم ترین عوامل بروز خشونت در جهان به شمار می آیند. در هفتاد سال اخیر تعداد جنگ های داخلی ناشی از گرایش های جدایی طلبانه دو برابر جنگ های به وقوع پیوسته بین دولت ها بوده است. بنابراین، تعداد و حجم خشونت های رخ داده ناشی از جدایی طلبی در سطح واحدهای ملی بسیار بیشتر از خشونت های اعمال شده در سطح بین المللی برآورد شده است. این واقعیت، جدایی طلبی را به یک موضوع حاد و بسیار مهم در جهان تبدیل کرده است (خوانساری فرد و دیگران، ۱۳۹۷: ۶۰). جدایی طلبان مؤلفه های دولت مدرن یعنی قلمرو، انحصار، زور و مشروعیت را به چالش می کشند. آنها حق انحصاری دولت مرکزی برای کاربرد زور در قلمرو خود را بر نمی تابند و به این ترتیب مشروعیت دولت را تضعیف می کنند.

جدایی طلبی در چارچوب مفهوم حق تعیین سرنوشت قابل بررسی است. حق تعیین سرنوشت یک حق اساسی انسانی است که در منشور ملل متحد نیز بر آن تاکید شده است. حقوقدان ها در مورد اینکه آیا حق تعیین سرنوشت شامل حق جدایی نیز می شود، اختلاف نظر دارند. در حالی که مفهوم جدایی طلبی مشروع در ادبیات علمی و دانشگاهی در حال بررسی است، این مفهوم جایی در سیاست بین الملل پیدا نکرده است. در مطالعات مربوط به جدایی طلبی این موضوع به بحث گذاشته شده است که آیا مردم تحت شرایط معین، دارای حق اخلاقی هستند که از یک اقتدار سیاسی مستقر جدا شده و بر خود حکومت کنند (Buchheit, 1978). جدایی طلبی فقط یک نوع

اقدام سیاسی نیست بلکه خروج یک ملت از یک دولت مدرن بر اساس اصل اخلاقی حق تعیین سرنوشت بوده به گونه ای که جدایی، مستلزم تجزیه سرزمینی آن دولت است. نظریه دولت مدرن به گونه‌ای تئوریزه شده است که مستلزم مخالفت با جدایی است. حاکمیت یک دولت مدرن قابل تقسیم نیست و حاکمیت در دولت مدرن، به معنای اعمال حاکمیت بر یک سرزمین مشخص و مردم ساکن در آن است. بر اساس پیش فرض‌های دولت مدرن، دولت می‌تواند قلمرو و حاکمیت خود را گسترش دهد اما نمی‌تواند بپذیرد توسط بخشی از مردم تجزیه شود. بر این اساس هر کس حق جدایی را به رسمیت بشناسد، لزوماً مشروعیت دولت مدرن را زیر سوال می‌برد (Livingston, 2013).

با استفاده از تعاریف و تمهیدات نظری فوق، به لحاظ مفهومی می‌توان استدلال کرد با توجه به این که ایالات متحده آمریکا در زمره دولت‌های مدرن قرار می‌گیرد که به دنبال انحصاری کردن حق اعمال حاکمیت در سراسر قلمروی سرزمینی و بر آحاد شهروندان خود است جنبش‌های جدایی طلبانه تهدیدی برای ارکان دولت این کشور محسوب می‌شود. گروه‌های جدایی طلب که بنا به دلایل و عوامل مختلف و بر اساس حق تعیین سرنوشت، خواهان جدایی از دولت مرکزی و سایر ایالت‌ها هستند ارکان دولت آمریکا را به چالش کشیده‌اند. از این رو، جنبش‌های جدایی طلبانه‌ای که از زمان تأسیس ایالات متحده در این کشور رخ داده است به اشکال مختلف سرکوب شده‌اند.

جدایی طلبی در ایالات متحده

در دهه ۱۷۶۰، سیزده مستعمره انگلستان در امتداد ساحل اقیانوس اطلس در شرق تاسیس شدند. پس از آغاز جنگ استقلال در سال ۱۷۷۵، در دومین کنگره قاره‌ای که در سال ۱۷۷۶ در فیلادلفیا برگزار شد، رهبران انقلاب، اعلامیه استقلال را صادر و استقلال مستعمرات از بریتانیا و تشکیل کشور جدیدی به نام ایالات متحده آمریکا را اعلام کردند. پس از پیروزی جورج واشنگتن^۱ در جنگ انقلاب در سال ۱۷۸۳، معاهده صلح مرزهای دولت مستقل جدید را تعیین کرد. اگر چه اصول کنفدراسیون یک دولت مرکزی را ایجاد کرده بود اما در ایجاد ثبات بی‌اثر بود زیرا نمی‌توانست مالیات بگیرد و هیچ مقام اجرایی نداشت. در سال ۱۷۸۹ قانون اساسی

1. George Washington

جدیدی نوشته شد و منشور حقوق در سال ۱۷۹۱ برای تضمین حقوق غیرقابل انکار اضافه شد. جرج واشنگتن به عنوان اولین رئیس جمهور ایالات متحده و الکساندر همیلتون^۱ مشاور ارشد او، یک دولت مرکزی قوی ایجاد کردند. با خرید قلمرو لوئیزیانا از فرانسه در سال ۱۸۰۳ وسعت ایالات متحده را دو برابر شد. ایالات متحده با تشویق مفهوم سرنوشت آشکار، به سواحل اقیانوس آرام گسترش یافت. جستجوی زمین‌های ارزان قیمت برای کشاورزان و صاحبان برده باعث گسترش ایالات متحده به غرب شد به نحوی که تا پایان قرن هجدهم تعداد ایالت‌ها از ۱۳ ایالت به ۱۶ ایالت و در پایان قرن نوزدهم به ۴۵ ایالت رسید. با پیوستن آلاسکا و هاوایی به ایالات متحده در سال ۱۹۵۴، تعداد ایالت‌ها به ۵۰ ایالت کنونی رسید.

قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی اولین قانونی بود که به صراحت حق قانونی جدایی را در یک کشور مدرن به رسمیت شناخت. ماده ۱۷ قانون اساسی شوروی تصریح می‌کرد «حق جدایی آزادانه از اتحاد جماهیر شوروی برای هر جمهوری اتحادیه محفوظ است». با این حال، قانون اساسی ایالات متحده اشاره‌ای به حق جدایی نشده است (Livingston, 2013). پس از جنگ داخلی، دادگاه عالی ایالات متحده جدا شدن ایالت‌ها از اتحادیه را در یک دعوی حقوقی که ایالات تگزاس مطرح کرده بود^۲ غیرقانونی اعلام کرد. بر این اساس، هیچ فرایند قانونی برای جدایی ایالت‌ها از اتحادیه وجود ندارد (Murray, 2003: pp 155-159). در این دعوی حقوقی قاضی سالمون چیس^۳ در ۱۵ آوریل ۱۸۶۹ رأی دادگاه را به نفع ایالت تگزاس اعلام کرد. استدلال حقوقی او این بود که با توجه به غیرقانونی بودن جدایی تگزاس از اتحادیه، احکامی که در زمان کنفدراسیون صادر شده بی‌اعتبار است. معنی دیگر این حکم این است که پس از پذیرش تگزاس

1. Alexander Hamilton

۲. موضوع این دعوی حقوقی که به تگزاس علیه وایت (Texas v. White) معروف است ادعای دولت ایالت تگزاس در دوره بازسازی (پس از جنگ داخلی آمریکا) بود مبنی بر اینکه اوراق قرضه ایالات متحده که از سال به تگزاس تعلق داشت به طور غیرقانونی توسط قانونگذار ایالتی کنفدراسیون (ایالات مؤتلفه آمریکا) در طول جنگ داخلی آمریکا فروخته شده است. این ایالت مستقیماً به دیوان عالی ایالات متحده شکایت کرد که طبق قانون اساسی ایالات متحده، صلاحیت اصلی را در مورد موارد خاصی که یک ایالت در آن طرف است حفظ می‌کند. با پذیرش این صلاحیت، دادگاه حکم داد که از نظر قانونی، تگزاس از زمانی که برای اولین بار به اتحادیه ملحق شد، علیرغم پیوستن به ایالات مؤتلفه آمریکا و تحت حاکمیت نظامی آن در زمان تصمیم‌گیری در اتحادیه، یک ایالت ایالات متحده باقی مانده است. دادگاه همچنین اعلام کرد که قانون اساسی به ایالت‌ها اجازه نمی‌دهد به طور یکجانبه از ایالات متحده جدا شوند.

3. Salmon Chase

در ایالات متحده در سال ۱۸۴۵، تگزاس به بخشی از «اتحادیه فناپذیر متشکل از ایالات غیر قابل نابودی» تبدیل شده و تگزاس هرگز نمی‌تواند از ایالات متحده جدا شود.

استدلال قاضی چیس در مورد غیرقانونی بودن جدایی تگزاس از اتحادیه در حالی صورت می‌گیرد که تگزاس در سال ۱۸۳۶ در یک فرایند غیرقانونی و بر اساس یک شورش آشکار علیه دولت مکزیک از این کشور جدا شده بود. طبق قانون اساسی مکزیک، این اقدام غیرقانونی بود. به همین دلیل، مکزیک از به رسمیت شناختن استان شورشی جدا شده خود به عنوان یک کشور مستقل خودداری کرد و جمهوری تگزاس رسمیت بین‌المللی قابل توجهی نداشت. در سال ۱۸۴۵، کنگره ایالات متحده، تگزاس را به عنوان یکی از ایالات خود پذیرفت. اگرچه اسناد مربوط به الحاق تگزاس به ایالات متحده، امکان تقسیم تگزاس به چندین ایالت در داخل اتحادیه را ممکن دانسته‌اند اما این اسناد هیچ‌گونه حق جدایی برای این ایالت ذکر نکرده‌اند. پس از الحاق تگزاس به ایالات متحده، مکزیک این اقدام را به مثابه اعلام جنگ تلقی کرد.^۱ جنگ مکزیک و آمریکا در سال‌های ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ به همین دلیل به وقوع پیوست (Fehrenbach, 2000).

مخالفت با جدایی ایالت‌ها از اتحادیه در حالی صورت می‌گیرد که در اعلامیه استقلال آمریکا تصریح شده است: «ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و توسط خالق خود حقوق غیرقابل انصراف خاصی به آنها اعطا شده است، که از جمله این حقوق می‌توان به زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی اشاره کرد، که برای تأمین این حقوق، حکومت‌هایی در میان مردم ایجاد می‌شوند، که اختیارات عادلانه خود را از رضایت حکومت‌شوندگان می‌گیرند که هرگاه هر شکلی از حکومت مخرب این اهداف شود این حق مردم است که آن را تغییر دهند یا لغو کنند و حکومت جدیدی را برپا کنند و اساس آن را بر اصولی بنا کنند و اختیارات خود را به گونه‌ای سازمان دهند که به نظر آنها به احتمال زیاد بر امنیت و سعادت آنها تأثیر بگذارد» (Maier, 1998: 135).

۱. جنگ میان آمریکا و مکزیک در ۱۳ مه ۱۸۴۶ آغاز و در فوریه سال ۱۸۴۸ به پایان رسید. نیروهای آمریکایی در ۱۷ سپتامبر ۱۸۴۷ مکزیکوسیتی را به تصرف خود درآوردند و چند ماه بعد معاهده گوادالوپ هیدالگو میان دو کشور به امضا رسید. بر اساس این معاهده مکزیک نیمی از خاک خود را از دست داد. این سرزمین عبارت بود از: سراسر تگزاس، تمام کالیفرنیا، همه نوادا و یوتا و بخشی از نیو مکزیکو، آریزونا، کلرادو و وایومینگ. ایالات متحده آمریکا هم در عوض مبلغ ۱۸ میلیون دلار اعتبار برای دولت مکزیک در نظر گرفت و ۳ میلیون دلار بدهی آنان را بخشید.

در مورد امکان جدایی ایالت‌های آمریکا از این کشور و تشکیل کشورهای جدید، بین قضات و وکلای این کشور اختلاف نظر جدی وجود دارد. موری کلاین^۱ مورخ آمریکایی تفاوت دیدگاه‌ها در مورد جدایی ایالت‌ها را این گونه توصیف کرده است: «آیا جمهوری، ملتی واحد بود که در آن تک تک دولت‌ها حقوق و هویت خود را برای همیشه ادغام کرده بودند، یا فدراسیونی از دولت‌های مستقل بود که برای اهداف خاصی به هم پیوسته بودند و می‌توانستند در هر زمانی از آن خارج شوند» (Klein, 1997: 32).

یکی از استدلال‌هایی که علیه جدایی صورت می‌گیرد این است که اتحادیه قدیمی‌تر از ایالت‌ها است. ، زمانی که دادگاه عالی ایالات متحده در سال ۱۸۶۹ در دعوی حقوقی تگزاس علیه وایت، حق جدایی را طبق قانون اساسی رد کرد، بر این استدلال تاریخی تأکید کرد. دادگاه استدلال کرد اتحادیه «هرگز یک رابطه کاملاً مصنوعی و خودسرانه نبوده است» بلکه «در میان مستعمرات آغاز شد ... بنا به ضرورت جنگ تأیید و تقویت شد و شکل، ماهیت و حکم قطعی از اصول کنفدراسیون دریافت کرد» (Stampp, 1978).

توماس جفرسون^۲ سومین رئیس جمهور آمریکا و از بنیانگذاران این کشور و نویسنده اصلی اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۱۶ با تأمل در جنبش‌های جدایی طلبانه در نیوانگلند نوشت: «اگر هر کشوری در اتحادیه اعلام کند که جدایی را به تداوم اتحاد ترجیح می‌دهد... من هیچ تردیدی ندارم که بگویم، اجازه دهید از هم جدا شویم» (Livingston, 2013). جان کوئینسی آدامز^۳ ششمین رئیس جمهور آمریکا با این که یک اتحادیه گرای سرسخت بود در سال ۱۸۳۹، در یک سخنرانی در جشن سالگرد قانون اساسی اعلام کرد: «پیوند ناگسستنی اتحاد بین مردم چندین ایالت این ملت کنفدرال، نه در حق بلکه در قلب است. اگر روزی فرارسد (بهشت مانع از آن شود) که محبت مردم این ایالت‌ها از یکدیگر بیگانه شود، هنگامی که روحیه برادرانه جای خود را به بی‌تفاوتی سرد دهد، یا تضاد منافع به نفرت تبدیل شود ... بسیار بهتر است که مردم ایالت‌های متفرقه با یکدیگر دوستی کنند تا اینکه با محدودیت کنار هم قرار گیرند. آن‌گاه زمان بازگشت به پیشینه‌هایی خواهد بود که در زمان تشکیل و تصویب قانون اساسی رخ

1. Maury Klein
2. Thomas Jefferson
3. John Quincy Adams

داده است، تا با انحلال آنچه دیگر نمی‌تواند [ادامه پیدا کند]، اتحادیه کامل‌تری تشکیل دهیم و بخش‌های جدا شده را رها کنیم تا دوباره توسط قانون جاذبه سیاسی، با مرکز متحد شوند (Adams, 1839: 66 – 69)

قاضی جوزف استوری^۱ در تفسیر قانون اساسی ایالات متحده در سال ۱۸۳۳ یک تفسیر ملی‌گرایانه تهاجمی ارائه کرد. او قانون اساسی را توافقی بین دولت‌های مستقل برای ایجاد یک دولت مرکزی و تفویض اختیارات به آن می‌دانست. قاضی استوری استدلال می‌کرد که حاکمیت به طور کلی به مردم آمریکا واگذار شده است و ایالت‌ها هرگز حاکم نبوده‌اند و در واقع این دولت مرکزی بوده که ایالت‌ها را ایجاد کرده است. تفسیر جوزف استوری توسط دانیل وبستر^۲ که مدتی وزیر امور خارجه آمریکا و از وکلای شهیر بود توسعه پیدا کرد. در مقابل، قاضی آبل آپشور^۳ در سال ۱۸۴۰ با احساس خطر نسبت به آینده یک رژیم متمرکز و یکپارچه در قلمرو وسیع آمریکا در حالی که در این قلمرو وسیع ملت‌هایی با منافع و فرهنگ‌های ناهمگون زندگی می‌کنند تلاش کرد تفسیر ملایم‌تری از قانون اساسی آمریکا ارائه کند. وی معتقد بود قانون اساسی قراردادی بین ایالت‌هاست و هر یک از ایالت‌ها می‌تواند به طور قانونی از اتحادیه جدا شود.

آبراهام لینکلن^۴ با استناد به تفسیر جوزف استوری و دانیل وبستر جدایی‌یازده ایالات جنوبی^۵ و تشکیل ایالات مؤتلفه آمریکا^۶ را تحمل نکرد و به جنوب حمله کرد. لینکلن بر خلاف جان کوئینسی آدامز که در سال ۱۸۴۰ گفته بود: «تعهد آمریکا به خودمختاری مردمان مشروعیت می‌بخشد نه اتحادیه‌ای که توسط سرنیزه‌ها حفظ شود» تلاش کرد اتحادیه را با زور سرنیزه حفظ کند. در حالی که قانون اساسی آمریکا قراردادی بین دولت‌های مستقل برای ایجاد یک دولت مرکزی بود استوری، وبستر و لینکلن نوعی ناسیونالیسم افراطی را به عنوان تفسیر قانون اساسی ارائه کردند. تفسیر آنها از قانون اساسی در خدمت یک طبقه صنعتی در حال ظهور قرار داشت. در این رژیم

1. Joseph Story
2. Daniel Webster
3. Abel Upshur
4. Abraham Lincoln

۵. این ایالت‌ها عبارتند از: کارولینای جنوبی، می‌سی‌سی‌پی، فلوریدا، آلاباما، جورجیا، لوئیزیانا، تگزاس، ویرجینیا، آرکانزاس، تنسی و کارولینای شمالی که در ائتلاف یا یکدیگر، ایالات مؤتلفه آمریکا را تشکیل دادند. دو ایالت کنتاکی و میزوری نیز از تشکیل ایالات مؤتلفه آمریکا حمایت کردند.

6. Confederate States of America

ناسیونالیستی، قدرت ایالت‌ها محدود و دولت مرکزی در صورت حمایت اکثر ایالت‌ها از قدرت نامحدود برخوردار شد. تعرفه‌های وضع شده برای محافظت از صنعت شمال، ثروت جنوب را برای بیش از سی سال بلعید. علاوه بر این، بیشتر درآمد دولت فدرال را ایالت‌های جنوب تأمین می‌کردند و اکثریت شمالی از این امر برای بهبود زیرساخت‌های خود استفاده کردند. جنوب عموماً با این اقدامات مخالف بود و ادعا می‌کرد هرگز چنین اختیاراتی به دولت مرکزی اعطا نکرده است. جنگ داخلی آمریکا که حد فاصل سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ رخ داد جنگ بین دو جناح سیاسی که به دنبال کنترل یک دولت هستند نبود. بلکه جنگ بین گروهی از ایالت‌ها بود که تصمیم داشتند از قدرت فدراتیو خود استفاده کنند و از اتحادیه خارج شوند و خودشان را اداره کنند و گروهی دیگر از ایالت‌ها که به دنبال تسخیر و اداره آنها بودند. همان‌گونه که جدایی ایالت‌ها از بریتانیا و استقلال آنها خیانت نبود جدایی ایالت‌های جنوبی از شمال نیز یک عمل خیانت‌آمیز محسوب نمی‌شود. ایالت‌های جنوبی به قانون اساسی وضع شده توسط بنیانگذاران ایالات متحده وفادار بودند. آنها به تفسیر شمالی‌ها از این قانون معترض بودند. شمالی‌ها تلاش می‌کردند تا قرارداد فیما بین دولت‌های مستقل که یک دولت مرکزی با قدرت‌های مشخص را ایجاد می‌کرد به یک ناسیونالیسم یکپارچه با یک دولت مرکزی دارای اختیارات نامحدود تبدیل کنند (Livingston, 2013).

اگر چه لینکلن جنگ علیه ایالت‌های جنوبی خواهان استقلال از ایالات متحده را به بهانه مبارزه با برده‌داری آغاز کرد اما همان‌گونه که موری کلاین مورخ آمریکایی معتقد است مهمترین نتیجه جنگ داخلی آمریکا این بود که این جنگ ایده جدایی را یک بار برای همیشه نابود کرد (Klein, 1997).

لینکلن جنگ علیه ایالت‌های جدا شده جنوبی را به بهانه مبارزه با برده‌داری آغاز کرد. اما مبارزه با برده‌داری بهانه‌ای برای ایجاد مشروعیت اخلاقی در راستای دستیابی به یک هدف غیراخلاقی؛ یعنی سلب حق تعیین سرنوشت از مردم ایالت‌های جنوبی بود که می‌خواستند از

ایالت‌های شمالی و دولت فدرال جدا شوند.^۱ فقط حدود پانزده درصد از جنوبی‌ها برده داشتند و اکثر نیز مالک یک تا شش نفر برده بودند. جفرسون دیویس^۲ رئیس جمهور ایالات مؤتلفه آمریکا یک برده‌دار روشنفکر بود که اعلام کرده بود تثبیت استقلال کنفدراسیون به معنای پایان برده‌داری است. کابینه کنفدراسیون موافقت کرده بود که برده‌داری را پنج سال پس از توقف درگیری‌ها و در ازای به رسمیت شناخته شدن ایالات مؤتلفه آمریکا توسط بریتانیا و فرانسه لغو کند. بنابراین، جنوبی‌ها فقط برای حفظ برده‌داری نمی‌جنگیدند، بلکه برای حفظ منافع حیاتی خود به دنبال جدایی بودند (Livingston, 2013).

به عنوان نمونه، اعلامیه ایالت جرجیا که در دهه هفتاد قرن نوزدهم و در کشاکش استقلال‌های این ایالت از ایالات متحده صادر شد ضمن تأکید بر توزیع ناعادلانه منابع به نفع شمال، ایالت‌های شمالی را به استثمار ایالت‌های جنوبی و تسلط ایالت‌های شمالی بر دولت فدرال متهم می‌کند: «رفاه مادی شمال به شدت به دولت فدرال وابسته بود و جنوب به هیچ وجه مورد توجه نبود. در سال‌های اول جمهوری، منافع دریانوردی، تجاری و تولیدی شمال شروع به کسب سود و رشد به قیمت

۱. این مقاله به دنبال انکار واقعیت برده‌داری در ایالت‌های جنوبی یا مشروع دانستن آن نیست. بلکه استدلال می‌کند جنگ داخلی آمریکا با اصل حق تعیین سرنوشت که بر اساس آن، ایالت‌های استقلال یافته از بریتانیا از طریق اتحاد با یکدیگر، ایالات متحده آمریکا را به وجود آوردند در تضاد است. زیرا بر اساس اصل حق تعیین سرنوشت، ۱۱ ایالت خواهان خروج از اتحادیه شدند و از آنجا که علت ورود آنها به اتحادیه با علت خروج آنها از اتحادیه یکسان است قاعدتاً دولت فدرال و ایالت‌های شمالی باید به تصمیم ایالت‌های جنوبی برای خروج از اتحادیه احترام می‌گذاشتند. در اعلامیه ایالت تگزاس در زمان جدایی آمده است: «مردم [ایالت‌های غیربرده‌دار] خود را در قالب یک حزب بزرگ متشکل کرده‌اند و اکنون از نظر تعداد آنقدر قوی هستند که بتوانند امور هر یک از این ایالت‌ها را بر اساس احساس غیرطبیعی خصومت‌آمیز نسبت به ایالت‌های جنوبی و عدم خیرخواهی در مورد آنها کنترل کنند. [ایالت‌های شمالی] نظام پدرسالار برده‌داری آفریقایی را بر اساس دکترین تحقیرآمیز برابری همه انسان‌ها صرف نظر از نژاد و رنگ، ملغی اعلام می‌کند؛ آموزه‌ای که در جنگ با طبیعت، در تقابل با تجربه بشری، و نقض آشکارترین آیات شریعت الهی است. آنها خواستار الغای برده‌داری سیاهپوستان در سراسر کنفدراسیون، به رسمیت شناختن برابری سیاسی بین نژادهای سفید و سیاهپوست هستند، و عزم خود را برای اعمال فشار و جنگ صلیبی علیه ما، تا زمانی که یک برده سیاه پوست در این ایالت‌ها باقی می‌ماند، اعلام می‌کنند. از طریق نامه‌ها و فرستادگان اجیر شده، جزوه‌ها و اوراق فتنه‌انگیز را در میان ما می‌فرستند تا قیام خدمتکاران را برانگیزند و خون و کشتار و آتش‌سوزی به بار آورند». ایالت می‌سی‌سی‌پی در اعلامیه خود تصریح کرد: «ما باید تسلیم انحطاط و از دست دادن دارایی به ارزش چهار میلیارد دلار شویم یا باید از اتحادیه‌ای که توسط پدرانمان ساخته شده است جدا شویم تا این و همچنین هر گونه دارایی دیگر را تضمین کنیم» (Pierce, 2022).

2. Jefferson Finis Davis

منافع کشاورزی جنوب کرد. حتی ماهیگیرها برای دنبال کردن تجارت خود (که هنوز ادامه دارد) جوایزی دریافت کردند و اکنون سالانه ۵۰۰۰۰۰ دلار از خزانه به آنها پرداخت می‌شود. صنعت دریانوردی برای افزایش توانایی رقابت در برابر کشتی‌سازان خارجی و تجارت ساحلی التماس می‌کردند. کنگره هر دو درخواست آنها را پذیرفت و با اعمال ممنوعیت‌هایی، انحصار مطلق این تجارت را به آنها داد که تا به امروز بدون کاهش از آن برخوردار هستند. آنها که به این مزیت‌های بزرگ و ناعادلانه بسنده نکرده‌اند، کوشیده‌اند تا حد امکان بار تجارت خود را بر دوش عموم مردم بیندازند. آنها موفق شده‌اند هزینه فانوس دریایی، شناورها و نگهداری دریانوردی خود را بر دوش خزانه‌داری بیندازند و دولت اکنون سالانه بیش از دو میلیون دلار برای حمایت از این موارد می‌پردازد. منافع پایانه‌ها در ارتباط با صنوف بازرگانی و تولیدی نیز با اعطای یارانه به کشتی‌های بخار پستی و کاهش هزینه‌های پستی، کسب و کار خود را از پرداخت سالانه حدود هفت میلیون دلار خلاص کرده‌اند. این منافع عمدتاً به ایالت‌های غیربرده‌دار شرقی و میانه محدود می‌شد. آنها با در اختیار داشتن این دولت‌های بزرگ، قدرت و نفوذ زیادی داشتند و خواسته‌هایشان کاملاً متناسب با قدرتی بود که در اختیار داشتند».

در سال ۲۰۱۱ نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو نشان داد که آمریکایی‌ها به طور قابل توجهی در مورد علل وقوع جنگ داخلی آمریکا اختلاف نظر دارند. اما نکته قابل توجه این بود که تقریباً نیمی از پاسخگویان علت وقوع جنگ را حقوق ایالت‌ها می‌دانستند. ۴۸ درصد از پاسخگوها علت وقوع جنگ را حقوق ایالت‌ها و ۳۸ درصد آنها نیز علت وقوع جنگ را برده‌داری معرفی کردند. مابقی پاسخگوها علت وقوع جنگ را «هر دو به یک اندازه» یا «نمی‌دانم» اعلام کردند (Pierce. 2022).

جدایی طلبی از طریق رضایت یا انقلاب

برخی از محققان، جدایی را یک مسئله «برون قانونی» می‌دانند که با حاکمیت بالفعل در ارتباط است. یعنی اگر در جنگ داخلی، کنفدراسیون متشکل از ۱۱ ایالت جنوبی پیروز می‌شدند، هر گونه بحث در مورد غیرقانونی بودن اقدامات آنها مبنی بر جدایی طلبی بر اساس قوانین ایالات متحده موضوعیت نداشت. همان‌طور که انقلاب استقلال طلبانه آمریکا در سال ۱۷۷۵ و در زمانی که تحت حاکمیت و قوانین بریتانیا قرار داشت بر اساس قوانین بریتانیا قضاوت نمی‌شود و

غیرقانونی شمرده نمی‌شود. بنابراین، این محققان استدلال می‌کنند غیرقانونی بودن جدایی یک‌جانبه ایالت‌های جنوبی تا زمانی که اتحادیه در جنگ داخلی پیروز نشده بود، به طور عملی ثابت نشد (Pattani, 2016).

در سال ۱۸۷۷، در پرونده حقوقی ویلیامز علیه بروفی^۱ که به موضوع بدهی‌های جنگ داخلی مربوط بود دیوان عالی قضایی ایالات متحده در رابطه با اقدامات مربوط به ایجاد یک دولت مستقل نوشت: «اعتبار اقدامات آن [دولت مستقل جدید]، هم علیه دولت مادر و هم علیه شهروندان یا تابعان آن، کاملاً به موفقیت نهایی آن بستگی دارد؛ اگر نتواند به طور دائم خود را تأسیس کند، همه این اعمال با آن از بین می‌روند. اگر موفق شد و به رسمیت شناخته شد، اعمال آن از بدو پیدایش به عنوان یک ملت مستقل مورد حمایت قرار می‌گیرد» (Pavkovic & Radan, 2007: 222). قاضی چیس نیز در دعوی حقوقی تگزاس علیه وایت تشخیص داده بود که یک دولت می‌تواند «از طریق انقلاب»، یا از طریق «رضایت ایالت‌ها» به عضویت خود در اتحادیه پایان دهد (Fehrenbach, 2000).

بر اساس استدلال‌های مطرح شده، در صورتی یک جنبش جدایی‌طلب می‌تواند یک ایالت را از حاکمیت ایالات متحده خارج کرده و یک کشور مستقل تشکیل دهد که علاوه بر کسب رضایت و موافقت اکثریت شهروندان آن ایالت، رضایت سایر ایالت‌ها (حداقل دو سوم) را به دست آورد. علاوه بر این، یک انقلاب موفقیت‌آمیز هم می‌تواند جنبش جدایی‌طلب را به اهداف خود نزدیک کند. البته پیروزی انقلاب جدایی‌طلبانه یک ایالت به وزن سیاسی، نظامی، اقتصادی، جمعیتی و ژئوپلیتیکی آن بستگی دارد. هماهنگی چند ایالت به‌ویژه اگر مجاورت یکدیگر باشند شانس جدایی را بیشتر می‌کند.

پراکندگی اقلیت‌های قومی و مذهبی در آمریکا

در حال حاضر، اقلیت‌های نژادی و قومی در سراسر ایالات متحده پراکنده شده‌اند و تمام ایالات‌های شاهد ترکیبی از سفیدپوست‌ها و سایر گروه‌های قومی و نژادی است. اما سهم ایالت‌ها از جمعیت رنگین‌پوستان متفاوت است. بیش از ۴۰ درصد جمعیت ۱۸ ایالت به همراه واشنگتن دی‌سی را رنگین‌پوستان تشکیل می‌دهند. این ایالت‌ها عمدتاً در مناطق جنوبی و شرقی آمریکا

1. Williams v. Bruffy

واقع شده‌اند. در ۲۳ ایالات نیز که عمدتاً در کمربند میانی و شمال غربی آمریکا قرار گرفته‌اند جمعیت اقلیت‌های قومی و نژادی بین ۲۰ تا ۴۰ درصد است. در ۹ ایالت، جمعیت اقلیت‌های قومی و مذهبی کمتر از ۲۰ درصد است. این ایالت‌ها عمدتاً در شمال و شمال شرقی واقع شده‌اند (Artiga et al, 2019).

اسپانیایی تبارها در مناطقی از کالیفرنیا تا تگزاس و همچنین بخش‌هایی از غرب، جنوب شرقی، مناطق شهری شمال و بسیاری از مناطق کوچکتر در فضای داخلی ایالات متحده ساکن هستند. آسیایی‌ها، غالباً در کالیفرنیا، واشنگتن، تگزاس، بخش‌هایی از جنوب شرقی، کلان‌شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک در تمام نقاط کشور نماینده زیادی دارند. سیاهپوست‌ها عمدتاً ساکن مناطق جنوبی هستند. مناطق جنوبی ۵۸ درصد از جمعیت سیاه پوست آمریکا را در خود جای داده است. علاوه بر این، در برخی مناطق نیمه شرقی (مناطق مرکزی و شمالی) سیاهان در اکثریت قرار دارند. بومیان آمریکایی یا بومیان آلاسکا در اوکلاهما، آلاسکا، بخش‌هایی از غرب و مناطق مرکزی ساکن هستند.

بسیاری از مناطق آمریکا سکونت‌گاه سفیدپوستان است و در این مناطق هیچکدام از اقلیت‌های نژادی در اکثریت نیستند. بسیاری از این مناطق، مناطقی کوچک و کم جمعیت شهری هستند. اما این ایالت‌ها - که بخش‌های وسیعی از مناطق مرکزی ایالات متحده را شامل می‌شوند - فقط ۳۰ درصد از ساکنان آمریکا را در خود جای داده‌اند. در مقابل، ۳۵ درصد از ساکنان ایالات متحده در مناطقی زندگی می‌کنند که دو یا چند اقلیت در آن ساکن هستند. ۳۵ درصد دیگر هم در مناطقی زندگی می‌کنند که یک گروه اقلیت نژادی/قومی در اکثریت است. تنوع قومی/نژادی در همه مناطق آمریکا در حال افزایش است به نحوی که از سال ۲۰۱۰ تا کنون، سهم جمعیت سفیدپوست در ۹۶ درصد از مناطق ایالات متحده کاهش یافته است (Frey, 2019).

اسپانیایی تبارها عمدتاً در مناطق جنوبی، جنوب غربی و غرب ایالات متحده ساکن هستند. اسپانیایی تبارها، ۴۷/۵ درصد جمعیت نیومکزیکو، ۳۸/۳ درصد جمعیت تگزاس، ۳۸/۱ درصد جمعیت کالیفرنیا، ۳۰/۲ درصد جمعیت آریزونا، ۲۷/۴ درصد جمعیت نوادا، ۲۳/۴ درصد جمعیت فلوریدا، ۲۰/۹ درصد جمعیت کلرادو و ۱۷/۳ درصد جمعیت نیویورک را تشکیل می‌دهند. سیاهان عمدتاً در مناطق جنوبی، شرقی و جنوب شرقی ایالات متحده ساکن هستند. سیاهان ۳۷/۵ درصد از

جمعیت می‌سی‌سی‌پی، ۳۱/۲ درصد جمعیت جورجیا، ۲۹/۶ درصد جمعیت مریلند، ۲۷/۴ درصد جمعیت کارولینای جنوبی، ۲۶/۵ درصد جمعیت آلاباما، ۱۹/۲ درصد جمعیت ویرجینیا، ۱۶/۸ درصد جمعیت تنسی، ۱۶/۱ درصد جمعیت فلوریدا، ۱۵/۶ درصد جمعیت نیویورک، ۱۵/۵ درصد جمعیت آرکانزاس را تشکیل می‌دهند (statisticalatlas, 2022).

آسیایی‌ها ۳۸ درصد جمعیت جزایر هاوایی، ۱۳/۹ درصد جمعیت کالیفرنیا و ۸/۱ درصد جمعیت نیویورک را تشکیل می‌دهند. سفیدپوست‌ها در همه ایالت‌های واقع در نیمه شمالی ایالات متحده اکثریت جمعیت را در اختیار دارند و فقط در سه ایالت تگزاس (۴۳/۴ درصد)، نیومکزیکو (۳۸/۷ درصد)، کالیفرنیا (۳۸/۴ درصد) و هاوایی (۲۲/۴ درصد) در اکثریت نیستند (statisticalatlas, 2022).

در ایالات متحده شکاف نژادی بر شکاف منطقه‌ای (ایالتی) تا حد زیادی منطبق شده است. برهم کنش شکاف‌های نژادی و منطقه‌ای زمینه واگرایی بیشتر برخی ایالت‌ها که در آنها اقلیت‌ها در اکثریت هستند فراهم کرده است. ایالت کالیفرنیا در غرب و ایالت تگزاس در جنوب نمونه‌ای از ایالت‌هایی هستند که اقلیت‌های نژادی در آنها در اکثریت قرار دارند. فقط ۴۳/۴ درصد جمعیت ایالت تگزاس و ۳۸/۴ درصد جمعیت ایالت کالیفرنیا را سفیدپوست‌ها تشکیل می‌دهند. از این رو، موضوع جدایی‌طلبی در این دو ایالت نسبت به ایالت‌های دیگر حادث‌تر است.

رابطه نابرابری و مطالبات جدایی‌طلبانه

ناسیونالیسم قومی و جدایی‌طلبی زمانی رشد می‌کنند که اقلیت‌های قومی و نژادی به این نتیجه برسند جامعه بزرگتر به نگرانی‌های جمعی آنها پاسخ نمی‌دهد (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۱۱) به‌ویژه در شرایطی که تفاوت‌های فرهنگی، قومی یا مذهبی با نابرابری‌های شدید اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی همراه شود (Brown, 2005). این دقیقاً همان چیزی است که امروز در ایالات متحده در حال وقوع است. نابرابری یکی از مهمترین نگرانی‌های گروه‌های اقلیت در ایالات متحده است. شکاف ثروت بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان آمریکایی همواره پایدار و شدید بوده است و نشانه‌ای از بهبود وضعیت سیاهان دیده نمی‌شود. این وضعیت ناشی از چهار قرن نژادپرستی نهادی و سیستمی است که باعث نابرابری در درآمد، بهداشت، آموزش و فرصت‌ها شده است. در حال حاضر ثروت خالص یک خانواده سیاهپوست در آمریکا حدود یک دهم ثروت یک خانواده

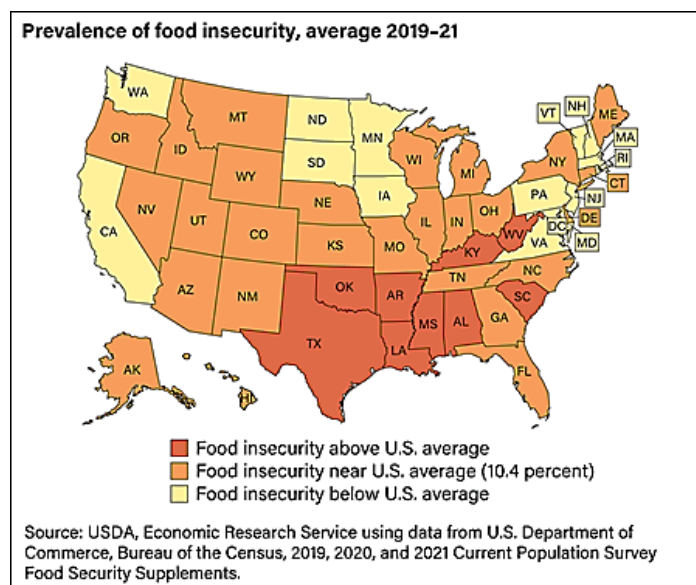
سفیدپوست است. گزارش تحلیلی که در سال ۲۰۱۸ از درآمد و ثروت در ایالات متحده توسط چند اقتصاددانان^۱ تهیه و توسط بانک فدرال رزرو مینیاپولیس^۲ منتشر شده است نشان می‌دهد: «هیچ پیشرفتی در کاهش نابرابری درآمد و ثروت بین خانوارهای سیاه و سفید طی ۷۰ سال گذشته حاصل نشده است» (Mineo, 2021). پس از پایان برده‌داری و دوران ناموفق بازسازی، قوانین جیم کرو که تا اواخر دهه ۱۹۶۰ وجود داشت، عملاً امکان جمع‌آوری یا انتقال ثروت را از سیاهپوستان آمریکایی در جنوب گرفت و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در سراسر کشور با تبعیض در اشتغال، مسکن و تحصیل مواجه شدند. اگر چه در نتیجه جنبش حقوق مدنی، سیاست‌های نژادپرستانه‌ای مانند جداسازی به تدریج کنار گذاشته شد اما تأثیرات چندین قرن سیاست‌های نژادپرستانه، تبعیض علیه اقلیت سیاه‌پوست و سایر اقلیت‌ها را به‌طور سیستمی نهادینه کرده است.

پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری از کهنه‌سربازان سفیدپوست توانستند از لواحق حمایتی برای خرید خانه به عنوان بزرگترین دارایی که در اختیار اکثر خانواده‌های آمریکایی است با وام‌های کم بهره استفاده کنند. اما وام‌دهندگان اغلب به‌طور ناعادلانه درخواست وام متقاضیان سیاه‌پوست را رد می‌کردند. طبق آمارهای اداره سرشماری ایالات متحده، در پایان سال ۲۰۲۰، نرخ مالکیت خانه برای خانواده‌های سیاه‌پوست حدود ۴۴ درصد در مقایسه با ۷۵ درصد برای خانواده‌های سفیدپوست بود.

تفاوت در میزان درآمد و ثروت باعث پایداری شکاف نژادی شده است. الکساندرا کیوالد^۳ جامعه‌شناس آمریکایی معتقد است در آمریکا «درآمد نابرابر است، اما ثروت نابرابرتر است». خانواده‌هایی که ثروت چندانی ندارند در مقابل پیشامدهای ناگوار و تکان‌های اقتصادی به شدت آسیب‌پذیرند. ثروت یک خانواده معمولی سفیدپوست آمریکایی تقریباً ۱۰ برابر بیشتر از یک خانواده سیاه‌پوست یا اسپانیایی‌تبار است. به عبارت دیگر، در حالی که متوسط خانوار سفیدپوست حدود ۱۰۰ هزار تا ۲۰۰ هزار دلار دارایی خالص دارند، دارایی خالص سیاه‌پوستان و اسپانیایی‌تبارها ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار دلار است. این شکاف در بین نسل‌ها ادامه دارد و به دلیل تداوم آن در طول چندین قرن، موجب شکل‌گیری الگوی خاصی از رفتار اقتصادی در بین گروه‌های نژادی شده است به نحوی که والدین سیاه‌پوست نسبت به والدین سفیدپوست تمایل بسیار کمتری به ثروت دارند. از آنجا که کودکان سیاه و سفید تمایل دارند از موقعیت ثروت والدین خود پیروی کنند این گونه، نابرابری در بین نسل‌ها باز تولید می‌شود.

1. Moritz Kuhn, Moritz Schularick and Ulrike I. Steins
2. Federal Reserve Bank of Minneapolis
3. Alexandra Killewald

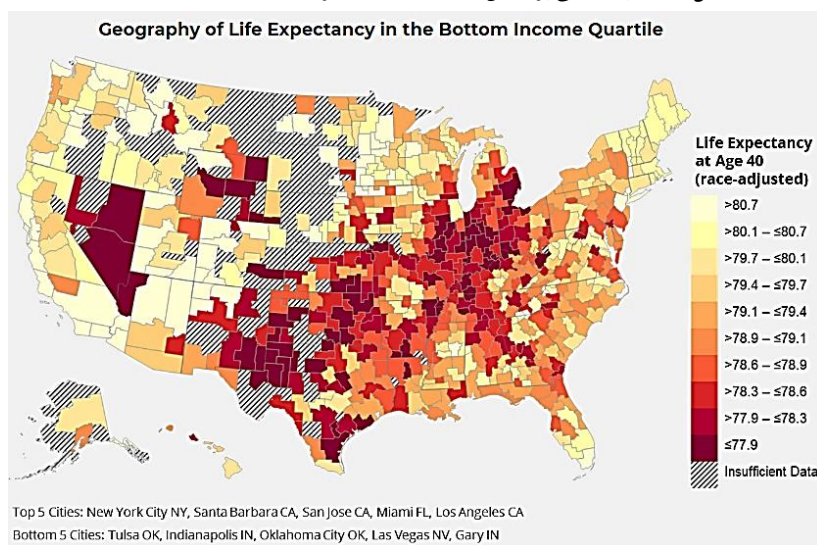
آموزش با کیفیت می‌تواند باعث افزایش ثروت شود. اما افزایش نابرابری منجر به شکاف‌های فزاینده در منابع آموزشی و فرصت‌های یادگیری بین خانواده‌های پردرآمد و هم‌تایان کم‌درآمد آن‌ها و همچنین تفکیک محیط‌های مسکونی و آموزشی بر اساس درآمد شده است. در نتیجه، نابرابری مانع از دستیابی گروه‌های اقلیت به آموزش باکیفیت شده و این گونه، چرخه فقر تداوم پیدا می‌کند. این وضعیت مانع تحرک اقتصادی گروه‌های اقلیت شده است (Mineo, 2021). بر اساس گزارش دپارتمان کشاورزی ایالات متحده نرخ شیوع ناامنی غذایی از ایالتی به ایالت دیگر متفاوت است. بر اساس داده‌های سال‌های ۲۰۱۹، ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ نرخ شیوع ناامنی غذایی در این دوره ۳ ساله از ۵/۴ درصد در نیوهمپشایر تا ۱۵/۳ درصد در می‌سی‌سی‌پی متغیر بود. تخمین زده شده که میزان شیوع امنیت غذایی بسیار پایین از ۱/۸ درصد در داکوتای شمالی تا ۶/۳ درصد در آرکانزاس متغیر است. بر اساس آمارهای ارائه شده، ایالت‌های جنوبی که سکونتگاه اقلیت‌های نژادی هستند بیشتر از سایر ایالت‌ها از ناامنی غذایی رنج می‌برند (USDA, 2022).



شکل ۱. ناامنی غذایی در ایالات متحده به تفکیک ایالت‌ها (USDA, 2022)

میزان امید به زندگی در ایالت‌های آمریکا متفاوت است و بین ۷۷/۹ سال تا ۸۰/۷ سال در نوسان است. مناطق جنوبی و مرکزی از نظر شاخص امید به زندگی در وضعیت بدتری قرار دارند (Chetty et al, 2014).

شکل ۲. امید به زندگی بر اساس ایالت‌ها و مناطق آمریکا (Chetty et al, 2014)



به عنوان نمونه، پروژه سیاست سیاه دانشگاه شیکاگو^۱ تفکر جدایی طلبانه در میان آمریکایی‌های آفریقایی تبار را بررسی کرده است. مایکل داوسون^۲ در تحقیقات خود افزایش قابل توجه حمایت آمریکایی‌های آفریقایی تبار از یک حزب سیاسی سیاه‌پوست از حدود ۲۵ درصد در اواسط دهه ۱۹۸۰ به حدود ۵۰ درصد در اواسط دهه ۱۹۹۰ را گزارش کرده است. این حمایت حتی از زمان اوج در طول موج ناسیونالیسم سیاه‌پوستان در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در زمان اوج جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان بیشتر بوده است. از آنجا که در شاخص‌هایی مانند نرخ فقر، بیکاری و مرگ و میر نوزادان، وضعیت آمریکایی‌های آفریقایی تبار بسیار بدتر از سفیدپوستان است. تداوم نابرابری اکثریت بزرگی از جمعیت آمریکایی‌های آفریقایی تبار متقاعد می‌کند بخواهند سرنوشت خود را از سفیدپوست‌ها جدا کنند (Farley, 1995).

1. the University of Chicago's Black Politics Project
2. Michael Dawson

استثنای کالیفرنیا

همانطور که استدلال شد جدایی‌طلبی عمدتاً تحت تأثیر عواملی همچون نابرابری، توزیع ناعادلانه منابع و فرصت‌ها و محرومیت یک گروه قومی در یک قلمروی سرزمینی مشخص رخ می‌دهد. اما مصادیقی برای نقض این گزاره وجود دارد. منطقه خودمختار کاتالونیا در اسپانیا نمونه‌ای از مناطقی توسعه یافته است که علیرغم توسعه یافتگی و بالاتر بودن سطح رفاه مردم آن نسبت به مردم مناطق دیگر اسپانیا، خواهان جدایی از این کشور هستند.

منطقه کاتالونیا با بیش از ۷/۷ میلیون نفر جمعیت، دومین منطقه پرجمعیت اسپانیا است که ۱۶ درصد از کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد. کاتالونیا با سهم ۲۱ درصدی از تولید ناخالص داخلی اسپانیا، بزرگترین ترین اقتصاد داخلی اسپانیا به شمار می‌رود. بارسلونا پایتخت منطقه خودمختار کاتالونیا است. بارسلونا دومین شهر اسپانیا است و یکی از مهمترین مراکز طراحی و بیوتکنولوژی در اروپا محسوب می‌شود. بارسلونا مقصد مهمی برای دانشجویان، محققان و هنرمندان از سراسر جهان است و تأثیر مستقیمی بر اقتصاد منطقه دارد. یکی از خواسته‌های دولت کاتالونیا در سال‌های اخیر پرداخت سهم کمتری از پرداخت مالیات به دولت مرکزی بوده است. کاتالونیایی‌ها معتقدند تعهدات مالی این ایالت به دولت مرکزی باعث شده تا کاتالونیا به رغم توان اقتصادی بالایش به مقروض‌ترین ایالت اسپانیا تبدیل شده و نزدیک به ۴۲ میلیارد یورو بدهی داشته باشد. جدایی‌طلبان کاتالونیا معتقدند جدایی این ایالت از دولت مرکزی به سود آن خواهد بود زیرا ۲۱ درصد تولید ناخالص داخلی اسپانیا و ۲۷ درصد صادرات اسپانیا از این منطقه است. همچنین ۲۵ درصد گردشگران خارجی با هدف دیدن کاتالونیا به اسپانیا سفر می‌کنند. این در حالی است که سهم دریافتی کاتالونیا از دولت مرکزی ۱۵ میلیارد یورو کمتر از سهمی است که کاتالونیا به خزانه مرکزی می‌پردازد (بی‌بی‌سی، ۱۳۹۱). در ژوئیه ۲۰۰۶ کاتالونیا بر اساس یک همه‌پرسی به بخشی خودمختار تبدیل شد و از نظر درآمدهای مالیاتی و کنترل بر مرزها و فرودگاه‌ها و قوانین مهاجرتی مستقل‌تر از قبل شد. پس از برگزاری یک همه‌پرسی در خصوص استقلال کاتالونیا از اسپانیا و موافقت رای‌دهندگان، پارلمان کاتالونیا در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۷ به‌طور یکجانبه از اسپانیا اعلام استقلال کرد. در پی این اقدام، دولت اسپانیا رئیس‌جمهور کاتالونیا را برکنار و پارلمان این منطقه را منحل کرد. سنای اسپانیا با تصویب قانون، خودمختاری کاتالونیا را

لغو و حاکمیت مستقیم اسپانیا بر این منطقه را اعمال کرد. چندین کشور اروپایی از جمله فرانسه، آلمان و ایالات متحده نیز اعلامیه استقلال را رد و اعلام کردند از تلاش‌های دولت اسپانیا برای حفظ وحدت اسپانیا حمایت می‌کنند (Edwards & MacSwan, 2017).

در مناطق توسعه‌یافته‌ای که مردم تقاضای جدایی طلبی می‌کنند دلیل جدایی طلبی مشابه مناطق توسعه‌نیافته است: «اگر دیگران نباشند وضع ما بهتر می‌شود». اما سویه جدایی طلبی در مناطق توسعه‌یافته با مناطق کمتر توسعه‌یافته متفاوت است. مناطق توسعه‌یافته مدعی هستند مناطق کمتر توسعه‌یافته منابع آنها را برای توسعه‌یافتگی خود استثمار می‌کنند و مانع تثبیت و تداوم توسعه‌یافتگی آنها به شمار می‌روند. مردم این مناطق با اتکاء به ظرفیت‌ها و منابع خود (جغرافیا، جمعیت، اقتصاد، منابع و غیره) با اعتماد به نفس بیشتری مطالبه جدایی را مطرح و دنبال می‌کنند. ایالت کالیفرنیا یکی از این استثنائات است. عوامل جمعیتی، اقتصادی و سیاسی مهم‌ترین دلایل جدایی طلبی در کالیفرنیا به شمار می‌آیند. به لحاظ جمعیتی، علاوه بر آن که کالیفرنیا با ۴۰ میلیون جمعیت بزرگترین ایالت آمریکا است ترکیب نژادی-قومی این ایالت به گونه‌ای است که نسبت جمعیت اقلیت‌ها به سفیدپوست‌ها تقریباً دو نفر به یک نفر است. بعد از ایالت هاوایی با ۲۲/۴ درصد، ایالت کالیفرنیا با ۳۸/۴ درصد، کمترین جمعیت سفیدپوست را در ایالات متحده در خود جای داده است.

به لحاظ اقتصادی، اقتصاد کالیفرنیا قدرتمندترین اقتصاد ایالات متحده است. بر اساس گزارش دفتر تحلیل اقتصادی ایالات متحده^۱ در سال ۲۰۲۱ کالیفرنیا با تولید ناخالص داخلی ۲/۸۷ تریلیون دلاری، بزرگترین اقتصاد آمریکا و بزرگترین اقتصاد زیرملی در جهان تشکیل می‌داد. بعد از کالیفرنیا، ایالت‌های تگزاس (۱/۸ تریلیون دلار) نیویورک (۱/۵ تریلیون دلار) و فلوریدا (۱/۰۲ تریلیون دلار) بزرگترین اقتصادهای ایالات متحده به شمار می‌روند (bea, 2022). اگر این ایالت را یک کشور در نظر بگیریم، بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول^۲ در سال ۲۰۲۲ کالیفرنیا با قرار گرفتن بین انگلستان (۳/۱۹ تریلیون دلار) و فرانسه (۲/۷۷ تریلیون دلار) در رتبه هفتمین اقتصاد بزرگ جهان قرار گرفت (IMF, 2022). کالیفرنیا مرکز فناوری و تحقیق و توسعه است. این بخش از اقتصاد در مقایسه با سایر ایالت‌ها سهم بیشتری از اقتصاد کالیفرنیا را به خود اختصاص داده است.

1. The U.S. Bureau of Economic Analysis
2. International Monetary Fund

به لحاظ سیاسی، ایالت کالیفرنیا با کلیت ایالات متحده متفاوت است. این ایالت به عنوان یکی از لیبرال‌ترین ایالت‌ها در اتحادیه رتبه‌بندی شده است. فقط ۳۱ درصد از کالیفرنیایی‌ها در انتخابات ۲۰۱۶ به دونالد ترامپ رأی دادند. فاصله سیاسی کالیفرنیا از واشنگتن‌دی‌سی به عنوان پایتخت دولت فدرال نیز به عنوان یک مانع روانی بزرگ برای مشارکت کالیفرنیا در سیستم فدرال عمل می‌کند. این در حالی است که نمایندگان و سناتورهای مناطق دوردست ایالات متحده که نظام ارزشی آنها با کالیفرنیایی‌ها متفاوت است درصد زیادی از سیاست فدرال را تعیین می‌کنند (Thomas, 2020: 9).

تبیین روند جدایی‌طلبی در آمریکا

جدایی‌طلبی در آمریکا گرایشی است که از زمان تشکیل ایالات متحده وجود داشته و تا کنون نیز ادامه دارد. با توجه به روندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود، نابرابری شدیدی که بین اقلیت‌های نژادی و قومی ایالات متحده وجود دارد کماکان تداوم خواهد یافت و روز به روز عمیق‌تر خواهد شد. از این رو می‌توان گفت مطالبات جدائی‌طلبانه‌ای که تحت تأثیر نابرابری شکل گرفته است در آینده نیز وجود خواهد داشت و این احتمال وجود دارد حجم این مطالبات افزایش و ماهیت آن از مسالمت‌آمیز به کمترمسالمت‌آمیز و حتی خشونت‌آمیز تغییر کند. با توجه به این که ساز و کار قانونی برای جدایی یک ایالت در قانون اساسی آمریکا پیش‌بینی نشده است هر گونه تلاشی برای جدایی با ممانعت‌های قانونی - حقوقی، سیاسی، امنیتی و حتی نظامی از سوی دولت فدرال مواجه خواهد شد. جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵) مؤید این واقعیت است که مطالبات جدایی‌طلبانه در آمریکا در نهایت با سرنیزه پاسخ داده خواهد شد و دستیابی یک ایالت به استقلال جز از طریق پیروزی در یک انقلاب خونین و جنگ تمام عیار محقق نخواهد شد.

چالش دیگری که در مسیر مطالبات جدائی‌طلبانه وجود دارد چالش درون‌ایالتی است. جدائی‌طلب‌ها در ایجاد اجماع عمومی در داخل یک ایالت برای جدایی با مشکلات جدی رو به رو هستند. اگر چه تا کنون هیچ فراندومی برای بررسی نظر مردم یک ایالت در مورد جدایی از ایالات متحده انجام نشده است اما بسیار محتمل است چنین فراندومی حتی با آراء شکننده و

لرزان، نتیجه «نه» به جدائی طلبی را به دنبال داشته باشد.^۱ سردمداران ایالات متحده از طریق عملیات روانی و جنگ شناختی امپراتوری رسانه‌ای که در اختیار دارند و پیوست‌های امنیتی که برای آن تدارک می‌بینند به همراه لابی‌گری‌ها و اقدامات گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ این توانایی را دارند که ذائقه و دستگاه تحلیل و تصمیم‌گیری مردم را به ضرر جدائی طلبی برسازند. این قبیل اقدامات می‌تواند مردم سایر ایالت‌ها را نیز علیه مطالبات جدائی طلبانه یک ایالت تحریک کند و علاوه بر چالش درون-ایالتی، چالش بین-ایالتی نیز به وجود آورد. این موضوع در مورد جدایی ایالت‌های بسیار ثروتمند مانند کالیفرنیا که منافع سایر ایالت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد نیز صادق است.

جدایی یک ایالت از دولت فدرال به تضعیف ایالات متحده در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی، فرهنگی، نظامی و غیره منجر خواهد شد به ویژه اگر ایالت جدا شده یک ایالت مهم و ثروتمند مانند کالیفرنیا باشد. جدایی طلبی چه به عنوان یک مطالبه و چه به عنوان یک پدیده در حال تحقق و چه به عنوان یک پدیده محقق شده، برای دولت ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت جهانی یک خسارت بزرگ محسوب می‌شود. جدایی طلبی «رویای آمریکایی»^۲ را در سطح جهانی به چالش می‌کشد.

رویای آمریکایی نوعی اخلاق یا مجموعه‌ای از اعتقادات است که بسیاری از شهروندان ایالات متحده را در تلاش برای ایجاد زندگی مطلوب سوق می‌دهد. این مجموعه آرمان‌ها که شامل مفاهیم حقوق فردی، آزادی، دموکراسی و برابری می‌شود حول این باور است که هر فردی بدون توجه به اینکه در کجا یا در چه شرایطی متولد شده است، حق و آزادی دارد تا به دنبال سعادت و خوشبختی باشد. رویای آمریکایی در اعلامیه استقلال ایالات متحده ریشه دارد. این سند که توسط بنیانگذاران آمریکا تدوین شده است بر دو اصل کلیدی تأکید می‌کند؛ اصولی که

۱. با توجه به مطالبات جدی جدائی طلبی در اسکاتلند که محوریت آن را حزب ملی اسکاتلند برعهده داشت، دولت این کشور در ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۴ یک همه‌پرسی برای استقلال اسکاتلند از بریتانیا برگزار کرد. در این همه‌پرسی این سؤال مطرح شد که «آیا اسکاتلند باید کشوری مستقل باشد؟». نتایج آراء نشان داد ۵۵/۳ درصد از رأی‌دهندگان با استقلال اسکاتلند از بریتانیا مخالفت کردند. توانایی اقتصادی اسکاتلند، ترتیبات دفاعی، روابط با بریتانیا و ادامه عضویت در سازمان‌های فراملی چون ناتو و خصوصاً اتحادیه اروپا مسائلی بود که در مباحث مربوط به جدائی اسکاتلند از بریتانیا برجسته شده بود. با توجه به خاموش نشدن آتش مطالبات جدائی طلبانه در اسکاتلند، پارلمان اسکاتلند در تاریخ ۲۸ مارس ۲۰۱۷ به برگزاری دوباره همه‌پرسی جدایی اسکاتلند از بریتانیا رای مثبت داد.

2. American Dream

رویای آمریکایی را شکل می‌دهند: «همه مردان برابر آفریده شده‌اند» و «هر کسی حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی دارد». جیمز تراسلو آدامز^۱ نویسنده و مورخ آمریکایی که او را مبدع مفهوم رویای آمریکایی می‌دانند رویای آمریکایی را این گونه تعریف کرده است: «زندگی باید برای همه بهتر، غنی‌تر و کامل‌تر باشد و برای هر کدام بر اساس توانایی یا دستاورد، فرصت‌هایی وجود داشته باشد بدون اینکه طبقه اجتماعی و شرایط آنها هنگام تولد، مانعی برای موفقیت باشد». یکی از عناصر کلیدی رویای آمریکایی این باور است که از طریق سخت‌کوشی و پشتکار، هر کس می‌تواند «از ژنده‌پوشی به ثروت» برسد، از نظر مالی موفق شود و تحرک اجتماعی داشته باشد. قانون اساسی ایالات متحده نیز بر تحقق «ایمن‌سازی موهبت‌های آزادی برای خود و آیندگان» به عنوان یکی از پایه‌های اصلی رویای آمریکایی تأکید کرده است (CFT, 2022).

رویای آمریکایی بنیان قدرت نرم ایالات متحده محسوب می‌شود و ایده‌ها و اقدامات جدایی‌طلبانه، قدرت نرم ایالات متحده را در سطح ملی و بین‌المللی تضعیف می‌کند. در واقع، گرایش‌ها و اقدامات جدایی‌طلبانه ناشی از نابرابری، فقدان آزادی و حق تعیین سرنوشت به این معناست که رویای آمریکایی سرایی بیش نیست و به دلیل فقدان اصول و مبانی اخلاقی و اعتقادی رویای آمریکایی، بخشی از مردم آمریکا به جدایی‌قلمروهای خود از این کشور می‌اندیشند و در راستای آن تلاش می‌کنند.

جدایی ایالت‌ها، تجزیه ایالات متحده و تشکیل کشورهای جدید شرایط جدیدی را در مناطق آمریکای شمالی و آمریکای لاتین و نظام بین‌الملل ایجاد خواهد کرد. تجزیه یا فروپاشی سیاسی به تجزیه ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری منجر خواهد شد و ژئواستراتژی منطقه‌ای و جهانی تغییر خواهد کرد. در صورت آغاز روند جدایی ایالت‌ها از اتحادیه، این سؤال مطرح می‌شود که آیا جدایی یک ایالت به تسریع روند جدایی سایر ایالت‌ها منجر خواهد شد؟ یا این که ایالات متحده در اثر روند جدایی‌طلبی در نهایت به چند کشور تقسیم خواهد شد؟ به نظر می‌رسد در صورت جدایی یک ایالت، جدایی سایر ایالت‌ها به نحوه جدا شدن آن ایالت (مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار) و مزایای عینی که آن ایالت پس از جدا شدن به دست می‌آورد بستگی دارد. برای برخی از ایالت‌ها به ویژه ایالت‌های کم‌وسعت و کم‌جمعیت، دارای اقتصاد کوچک و محاط بین

1. James Truslow Adams

سایر ایالت‌ها، عضویت در اتحادیه منافع بیشتری از جدایی از اتحادیه دارد. اما برای ایالت‌هایی وسیع، دارای جمعیت زیاد، برخوردار از اقتصاد بزرگ که در مناطق مرزی ایالات متحده به‌ویژه سواحل اقیانوس آرام یا اطلس قرار دارند و اکثریت جمعیت آن را گروه‌های اقلیت تشکیل می‌دهند جدایی می‌تواند واجد مزیت‌هایی باشد.

در صورت فروپاشی اتحادیه نظیر آن چه برای اتحاد جماهیر شوروی رخ داد از آنجا که قطبیت سیاسی در سراسر آمریکا وجود دارد می‌توان وضعیتی پیش‌بینی کرد که در آن، کشورهای جدیدی متشکل از ایالت‌های جدا شده حول این قطبیت‌ها تشکیل شوند. این امکان وجود دارد ایالت‌های جنوبی، ایالت‌های واقع در شمال شرق، ایالت‌های واقع در منطقه مرکزی و ایالت‌های ساحل غربی با یکدیگر کشورهای جدیدی را تشکیل دهند. واشنگتن نیز به یکی از کشورهای تازه تأسیس مجاور خواهد پیوست. هر یک از کشورهای تازه تأسیس سیاست‌های بسیار متفاوتی را در مورد موضوعات محل اختلاف اتخاذ خواهند کرد (Gale and West, 2021).

جدایی یک یا چند ایالت بر قدرت و نفوذ دو حزب اصلی آمریکا تأثیرگذار خواهد بود. اگر ایالتی مانند کالیفرنیا از اتحادیه خارج شود حزب دموکرات ۵۵ رأی الکتروال را برای همیشه از دست خواهد داد و دست دموکرات‌ها برای همیشه از دستیابی به منصب ریاست جمهوری قطع خواهد شد. علاوه بر این، مجلس نمایندگان نیز تحت سلطه جمهوری خواهان قرار خواهد گرفت. این وضعیت در مورد ایالت‌های قرمز و سرنوشت جمهوری خواهان نیز صادق است. اگر ایالت‌های قرمز از اتحادیه جدا شوند موقعیت جمهوری خواهان در ساختار قدرت اتحادیه تضعیف خواهد شد (Garofoli, 2022).

در وضعیت فروپاشی اتحادیه و تشکیل کشورهای جدید یا جدائی ایالت‌های مهمی مانند کالیفرنیا و تگزاس، تصور این که سیاست خارجی یا روابط تجاری این کشورها چگونه خواهد بود، دشوار است. آیا کنترل مرزی بین کشورهای تازه تأسیس وجود خواهد داشت و اتباع یک کشور برای ورود به کشور دیگر باید ویزا بگیرند؟ سلاح‌های هسته‌ای ذخیره شده در پایگاه‌های مختلف در سراسر کشور چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد؟ آیا چند کشور هسته‌ای جدید ظهور خواهند کرد؟ سرنوشت حق و تو چه خواهد شد؟ آیا هر یک از این کشورها معاهدات و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی خاص خود را خواهد داشت؟ مواردی مانند حقایق‌ها چگونه قابل مدیریت

خواهد شد؟ جنگ روسیه و اوکراین که به یک بحران بین‌المللی تبدیل شده نمونه‌ای از تقابل دو واحد سیاسی عضو یک اتحادیه پس از فروپاشی اتحادیه است. مناقشه ارمنستان و آذربایجان نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است.

عدم توازن ژئوپلیتیکی و عدم توازن در برخورداری ایالت‌ها از منابع قدرت یک چالش جدی در مسیر همگرایی و واگرایی ایالت‌های آمریکاست به نحوی که ایالت‌هایی که از منابع قدرت بیشتری برخوردار هستند و منابع ژئوپلیتیکی غنی‌تری دارند تمایل بیشتری به جدایی دارند و در مقابل، ایالت‌های کمتر برخوردار، از ایده جدایی حمایت نمی‌کنند.

نتیجه‌گیری

جدایی‌طلبی در ایالات متحده سابقه طولانی دارد. طرفداران جدایی‌طلبی استدلال خود را برای خروج از اتحادیه و ادامه حیات به عنوان یک کشور جدید بر اعلامیه استقلال بنا نهاده بودند. آنها معتقد بودند اتحادیه صرفاً یک قرارداد بین دولت‌ها است و بر این اساس، که دولت‌ها می‌توانند از آن پیمان خارج و از اتحادیه جدا شوند، همانطور که قبلاً به آن ملحق شده بودند. جنبش‌های جدایی‌طلبانه نیز در دوران معاصر با اتکا به مفاهیمی مانند برابری، آزادی و حق تعیین سرنوشت که در اعلامیه استقلال آمریکا بر آنها تأکید شده است خواهان جدایی ایالت‌های خود از اتحادیه هستند.

گرایش‌های جدایی‌طلبانه عمدتاً از شرایط اقتصادی یا مطالبات هویتی نشأت می‌گیرد. نابرابری اقتصادی در ایالات متحده در طول زمان افزایش یافته است. افزایش شکاف اقتصادی بین ایالت‌ها به افزایش واگرایی آنها منجر شده است. هم ایالت‌های بیشتر برخوردار مانند کالیفرنیا و هم ایالت‌های کمتر برخوردار خواهان جدایی هستند. شکاف‌های نژادی و قومی نیز شکاف منطقه‌ای را تقویت کرده‌اند به نحوی که ایالت‌هایی که اقلیت‌های نژادی و قومی اکثریت جمعیت آنها را تشکیل می‌دهند به جدایی بیشتر تمایل دارند. علاوه بر این، شکاف سیاسی نیز بر شکاف منطقه‌ای منطبق شده است و برخی ایالت‌ها به دلیل اختلاف سیاسی با دولت فدرال خواهان جدایی هستند. برهم‌کنش شکاف‌های نژادی - قومی، اقتصادی و سیاسی باعث تعمیق شکاف جغرافیایی شده و زمینه را برای ظهور گرایش‌های جدایی‌طلبانه در داخل ایالت‌ها (جدایی از یک ایالت و پیوستن به

ایالت دیگر یا تشکیل یک ایالت جدید) و همچنین در داخل ایالات متحده (خروج از اتحادیه و تشکیل یک کشور جدید متشکل از یک یا چند ایالت) فراهم کرده است.

با توجه به این که بیشترین نیروی نظامی و بیشترین تعداد پایگاه‌های نظامی در ایالت‌های جنوبی متمرکز است جدایی ایالت‌های جنوبی پیامدهای مهمی برای سیاست و امنیت در آمریکای شمالی و سراسر جهان خواهد داشت. در مقابل، مقر اصلی مؤسسات مالی آمریکا در ایالت‌های شمال شرقی و ساحل شرقی واقع است. همچنین نیویورک به عنوان مقر مهمترین مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی واجد مزیت بسیار بزرگی نسبت به سایر ایالت‌هاست. تقسیم ایالات متحده به کشورهای جدید به تقسیم قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، فناوری و نظامی آمریکا بین کشورهای تازه تأسیس منجر خواهد شد و نقطه پایانی بر ابرقدرتی آمریکا خواهد بود.

سناریوی جدایی ایالت‌ها از اتحادیه یک سناریوی ممکن و محتمل است اما بر اساس روندهای کنونی، تحقق آن فعلاً دور از دسترس است. مزیت‌های یکپارچگی ایالات متحده آمریکا برای هر یک از ایالت‌ها و واقعیت‌های ژئوپلیتیکی باعث شده آمریکا در ۱۵۰ سال اخیر یکپارچه باقی بماند و احتمال جنگ داخلی در آن کاهش یابد. با این حال برجسته شدن گرایش به جدایی طلبی در گفتمان و لفاظی‌های عمومی نشان می‌دهد دموکراسی آمریکایی و همگرایی ایالت‌ها در معرض خطرات جدی قرار دارد. قطبی‌سازی عمیقاً ریشه‌دار که به بی‌اعتمادی عمومی یک طرف نسبت به طرف یا طرف‌های دیگر دامن می‌زند ایده جدایی طلبی را همواره به عنوان یک راه حل در معرض افکار عمومی قرار داده است.

فهرست منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۶) دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، ج ۱۴، تهران: مروارید.
- بی‌بی‌سی (۱۳۹۱) شیخ جدایی‌طلبی، چشم نگران اروپا به انتخابات کاتالونیا، ۴ آذر،
https://www.bbc.co.uk/persian/world/121124/11/2012_an_spain_catalonia.shtml
- خوانساری‌فرد، فهیمه و بصیری، محمدعلی و یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۹۷) چانه‌زنی قومی و تبیین جدایی‌طلبی در قفقاز جنوبی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۰۲، تابستان، ۵۹ - ۹۶.
- گریفتیس، مارتین (۱۳۹۴) دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان؛ ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران: نشرنی.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۴) مفهوم‌بندی وبری دولت، فصلنامه دولت‌پژوهی، سال اول، شماره ۱، بهار.
- Adams, John Quincy (1839) *The Jubilee of the Constitution*, New York: Samuel Coleman. pp. 66-69.
- Anderson, Lawrence M. (2004) *The Institutional Basis of Secessionist Politics: Federalism and Secession in the United States*, Vol. 34, No. 2, Spring, 2004, pp. 1-18:
<https://www.jstor.org/stable/3331204>
- Artiga, Samantha and Kendal Orgera (2019) *Key Facts on Health and Health Care by Race and Ethnicity*:
<https://www.kff.org/report-section/key-facts-on-health-and-health-care-by-race-and-ethnicity-demographics/>
- bea (2019) *Regional Data (GDP and Personal Income)*,
<https://apps.bea.gov/itable/?ReqID=70&step=1&acrdn=5#eyJhcHBpZCI6NzAsInN0ZXBzIjpBMSwyNCwyOSwyNSwzMSwyNI0sImRhdGEiOltbIIRhYmxlSWQiLCI2MDAiXSxbIkNsYXNzaWZpY2F0aW9uLiwiTm9uLUluZHVzdHJ5Ii0sWyJNYWpvcml9BcmVhIiwuMCJdLFsiU3RhdGUuLFsiMCJdXV19>
- Brown, Graham (2005) *Horizontal Inequalities, Ethnic Separatism, and Violent Conflict: The Case of Aceh, Indonesia*, UN: Human Development Report Office,
https://www.researchgate.net/publication/241759375_Horizontal_Inequalities_Ethnic_Separatism_and_Violent_Conflict_The_Case_of_Aceh_Indonesia
- Buchheit, Lee (1978) *Secession: The Legitimacy of Self-Determination*, New Haven, Conn: Yale University Press.
- CFT (2022) *American Dream, Corporate Financein Stitute*,
<https://corporatefinanceinstitute.com/resources/economics/american-dream/>
- Chetty, Raj and Others (2014) *The Association Between Income and Life Expectancy in the United States: 2001-2014*,
https://healthinequality.org/documents/paper/healthineq_slides.pdf
- Edwards, Sam & MacSwan, Angus (2017) *Spain sacks Catalan government after independence declaration*, reuters,
<https://www.reuters.com/article/us-spain-politics-catalonia/spain-to-impose-direct-rule-in-catalonia-as-crisis-spirals-idUSKBN1CW0VF>
- Farley, John E. (1995) *Separatist Trends in the United States and Canada*, Louis Post-Dispatch, November, 1995.

- <https://www.siu.edu/~jfarley/separat.html>
- Fehrenbach, Theodore Reed (2000) *Lone Star: A History of Texas and the Texans*, Da Capo Press.
- Frey, William H. (2019) Six maps that reveal America's expanding racial diversity, brookings, https://www.brookings.edu/research/americas-racial-diversity-in-six-maps/?gclid=EAIaIQobChMIhMvXpNnC6AIVBtTeCh1kDALvEAAAYASAAEgI_sPD_BwE
- Gale, William G. and West, Darrell M. (2021) How seriously should we take talk of US state secession?, <https://www.brookings.edu/blog/fixgov/2021/12/13/how-seriously-should-we-take-talk-of-us-state-secession/>
- Garofoli, Joe (2022) California has two choices in these dark times: lead or secede <https://www.schronicle.com/politics/joegarofoli/article/california-democrats-17280373.php>
- Gienapp, William E. (2002). *Abraham Lincoln and Civil War America: A Biography*. Oxford University Press.
- IMF (2022) World Economic Outlook Database, <https://www.imf.org/en/Publications/WEO/weo-database/2022/October>
- Jaret, Charles (1995) Sociology and the Race Problem: Failure of a Perspective. James B. McKee. Reviewed by Charles Jaret, Georgia State University, *The Journal of Sociology & Social Welfare*, Volume 22, December, pp. 151 – 153.
- Klein, Maury (1997). *Days of Defiance: Sumter, Secession, and the Coming of the Civil War*, Knopf Doubleday Publishing Group.
- Kobayashi, Audrey (2020) Identity Politics: The Politics of Radical Separatism, in *International Encyclopedia of Human Geography (Second Edition)*, <https://www.sciencedirect.com/topics/social-sciences/separatism>
- Livingston, Donald W. (2013) *The Secession Tradition in America*, https://mises.org/library/secession-tradition-america?gclid=EAIaIQobChMI0ZfmlNvf-wIVUOZ3Ch1xXgfmEAMYASAAEgJjxvD_BwE
- Maier, Pauline (1998) *American Scripture: Making the Declaration of Independence*
- Mineo, Liz (2021) Racial wealth gap may be a key to other inequities, *The Harvard Gazette*, <https://news.harvard.edu/gazette/story/2021/06/racial-wealth-gap-may-be-a-key-to-other-inequities/>
- Murray, Robert Bruce (2003) *Legal Cases of the Civil War*, Stackpole Books.
- Pattani, Aneri (2016). "Can Texas Legally Secede From the United States?". *The Texas Tribune*, June 24, <https://www.texastribune.org/2016/06/24/can-texas-legally-secede-united-states/>
- Pavković, Aleksandar; Radan, Peter (2007). *Creating New States: Theory and Practice of Secession*. Ashgate Publishing.
- Pierce, John (2022) *The Reasons for Secession: A Documentary Study*, <https://www.battlefields.org/learn/articles/reasons-secession>
- Prisonpolicy (2010) *Help Expose Racial Disparities*, https://www.prisonpolicy.org/graphs/raceinc.html?gclid=EAIaIQobChMI5NaToKXn-wIVkuN3Ch0EzQp2EAAAYASAAEgJ6rPD_BwE
- Ritzer, George (2007), *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*, Blackwell Publishing.

- Smith, Benjamin (2013) Separatist Conflict in The Former Soviet Union and Beyond: How Different Was Communism?, *World Politics*, Vol. 65, No. 2 (April 2013), pp. 350-381
- Stampp, Kenneth M. (1978). "The Concept of a Perpetual Union". *The Journal of American History*. 65 (1): 5-33
- statisticalatlas (2022) Race and Ethnicity in the United States, <https://statisticalatlas.com/United-States/Race-and-Ethnicity>
- Thomas, Jared J (2020) The dimensions of secession in California, <https://ir.library.louisville.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1317&context=honorsUniversityOfLouisville>
- USDA (2022) State-level Prevalence of Food Insecurity, U.S. Department Of Agriculture, <https://www.ers.usda.gov/topics/food-nutrition-assistance/food-security-in-the-u-s/key-statistics-graphics>
- Walt, Stephen (2021) Breaking Up Is Bad for the United States, The Belfer Center for Science and International Affairs: <https://www.belfercenter.org/publication/breaking-bad-united-states>

